

## سیر تطور بث الشکوی در متون نثر فارسی قرن هفتم

فروزان طویلی<sup>۱</sup>، حسین آذر پیوند<sup>۲</sup>، سعید خیرخواه<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup>دانشجوی دکترای گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد کاشان، دانشگاه آزاد اسلامی، کاشان، ایران  
<sup>۲</sup>دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد کاشان، دانشگاه آزاد اسلامی، کاشان، ایران  
<sup>۳</sup>استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد کاشان، دانشگاه آزاد اسلامی، کاشان، ایران

نویسنده مسئول: Hossein\_azarpeyvand@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۳/۰۴ / تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۶/۱۸

### چکیده

شکوائیه از آغاز شکل‌گیری شعر فارسی در آثار شاعران و نویسندگان وجود داشته‌است. به طوری که می‌توان شکوائیه را یکی از انواع مهم ادبی - از زیر شاخه‌های ادب غنایی - به حساب آورد. شاعر یا نویسنده در شکوائیه به بیان ناملایمات زندگی می‌پردازد و از روزگار، بخت و اقبال، پیری و ناتوانی، معشوق، نابسامانی‌های اجتماعی و سیاسی و... شکایت می‌کند. با توجه به تنوع موضوعی شکوائیه‌ها، طبقه‌بندی آنها دشوار است. با این همه، از نظر محتوایی می‌توان آنها را به پنج دسته فلسفی، عرفانی، اجتماعی، سیاسی و شخصی تقسیم کرد. در این مقاله نگارنده با بررسی متون نثر قرن هفتم به بیان و شرح شکوائیه‌های موجود در این متون پرداخته‌است. علاوه بر آن مواردی را ذکر کرده‌است که حالتی شکوا گونه دارند و واژه‌های شکایت آمیز دارند؛ و شاعر یا نویسنده براساس عقیده و نظر خود آنها را در متن آورده‌است. روش تحقیق در این مقاله، اسنادی - کتابخانه‌ای بوده و در گام نخست متون معتبر و مشهور نثر قرن هفتم مطالعه و مطالب مرتبط با شکوائیه فیش‌برداری و تدوین شده‌است. پس از بررسی آثار مشخص گردید که شکوائیه شخصی از بسامد بیشتری برخوردار بوده‌است. همچنین بیشترین شکوائیه‌ها در شکایت از فلک و قضا و تقدیر بیان شده‌اند. همچنین شکوائیه در نفته المصذور و تایخ جهانگشای جوینی بیشترین تعداد را داشت.

کلیدواژه: قرن هفتم، متون نثر، بث‌الشکوی

### ۱- مقدمه

قرن هفتم و هشتم از دوران‌های پرآشوب و پرماجر هستند؛ از یک طرف حمله مغول به ایران و از سویی کشتارهای بی‌امان و قتل‌عام‌های پی در پی، شکنجه‌ها و آزارها، تخطی به نوامیس مردم بی‌دفاع، دزدی و غارت و نظایر این فجایع این دوره را دوره‌ای سیاه و پر وحشت کرد. لکن هیچ یک از این مصائب و آلام، از دید نویسندگان و شاعران این دوره پنهان نماند و آنچه در آثار ایشان می‌بینیم انعکاسی از دردهای بی‌پایان مردم بدبخت و بیچاره‌ای است که یک چند در آتش کشتار و نهب و اسر مغولان دیوخواهی سوختند و انواع دردها را دیدند و کشیدند و تحمل کردند؛ و به صورت شکایت‌های دردانگیز منظوم یا منثور بر خامه این شاعران و نویسندگان جاری شد. نظر به تنوع موضوعی شکوائیه‌ها، طبقه‌بندی آنها دشوار است. با این همه، از نظر محتوایی می‌توان آنها را به پنج دسته فلسفی، عرفانی، اجتماعی، سیاسی و شخصی تقسیم کرد. شکوائیه‌های فلسفی: در شکوائیه‌های فلسفی، شاعر از دستگاه آفرینش، گردش آسمان، ناسازگاری بخت، نابرابریهای مقدر، ناپیدایی غایات امور، ناپایداری و پوچ انجامی پدیدارها و همه گنگی‌های معمای وجود، شکایت می‌کند. واحد می‌نویسد: «از آنجا که بخش مهم و عظیمی از فلسفه و کلام اسلامی، صرف سازش جبر و اختیار و تقدیر شده و در آن، به تأثیر افلاک بر سرنوشت انسانها تأکید گردیده‌است، بیجا نیست که شکایت از تقدیر و آسمان و اعتراض به آنها را شکوائیه فلسفی تلقی کنیم.» (واحد، ۱۳۹۰: ۳۰۹). به طور کلی شکوائیه‌های فلسفی را می‌توان به سه بخش عمده تقسیم کرد:

- شکایت از چرخ، فلک و دهر: در این بخش شاعر یا نویسنده، چرخ، فلک و دهر را در سختی‌ها و ناملایمات زندگی خود سهیم و تأثیرگذار دانسته و از آن زبان به شکایت می‌گشاید. «در این دسته از شکوائیه‌ها شاعر ناکامی‌ها و آلام و مصائب و ناگواری‌هایی که در زندگی بدان مبتلاست از چرخ و فلک می‌داند چرا که از همان ابتدا این تفکر در انسان‌ها وجود داشت که فلک در سرنوشت و زندگی آنها تأثیر بسزایی دارد، اما همواره با انسان‌ها سر ستیز و ناسازگاری داشته و هیچ‌گاه به کام مراد آنها نبوده و نیست.» (میرزایی، ۱۳۹۰: ۱۱۱).

- شکایت از بخت و اقبال: «در این شکوایه‌ها شاعران ناکامی نامرادی‌هایی را که در طول حیات خود بدان دچار می‌شوند، از بخت و طالع خود می‌دانند.» (ملک زاده، ۱۳۸۸: ۱۱۸).
- شکایت از قضا و قدر: «در بسیاری از موارد شاعران قضا و قدر الهی را تنها نیروی تأثیرگذار در سرنوشت بشر دانسته‌اند و چرخ و گردش کواکب و طالع را بازیچه دست تقدیر قلمداد کرده‌اند.» (فراحی قصرابونصر، ۱۳۹۰: ۱۰۸)
- شکایت از روزگار و جهان: در این باور، نویسنده همه ناملایمات و بدی‌ها را از چشم روزگار می‌بیند. «در بسیاری موارد دیده می‌شود که جهان به مادری سنگدل تشبیه شده که پس از پرورش فرزندان، به فجیع‌ترین شکل آن‌ها را شکنجه می‌دهد و می‌کشد.» (همان: ۱۰۰)
- شکایت از مرگ: هیچ کس را از مرگ گزیر و گریزی نیست و هر کس به نحوی از کوتاه بودن عمر و بی‌حاصلی زندگی و فرا رسیدن مرگ اندوهناک است.
- شکایت از تقدیر: ملک زاده می‌نویسد: «در عرصه ادبیات، شکوه شاعر از تقدیر این است که در مقابل آن هیچ اختیاری از خود ندارد و گاه با اینکه از مقربان درگاه عشق است، تقدیر مانع رسیدن او به یار می‌شود و از اینکه نمی‌تواند قضا را تغییر دهد ناراحت است.» (همان: ۱۳۹)
- شکوییه‌های عرفانی: این شکوایه‌ها از نظر محتوا، بیشتر فیلسوفانه به نظر می‌آید. با این تفاوت، که در اینجا شکایت نه از سر پرخاشگری، که از روی تسلیم و رضا در برابر قهر و لطف پروردگار است. «شاعر در این نوع شکوه‌ها انسان را موجودی الهی می‌داند که از مبدأ خود جدا شده و در این جهان مادی با انواع اندوه و غم مواجه می‌گردد. لذا می‌کوشد تا همچون فرشته‌ای که از بهشت برین فاصله گرفته است به مأوای اصلی خود بازگردد.» (ن.ک: ملک‌زاده، ۱۳۸۸: ۱۶۴)
- تقسیم بندی شکوییه‌های عرفانی:
- شکایت از دوری از اصل و گرفتار شدن در عالم مادیات: از دیگر موضوعاتی است که باعث شکوه‌سرایی شاعران عارف می‌شود.
- شکایت از مشکلات طریقت و نبود راهنما.
- شکوییه‌های اجتماعی: جوهره اصلی این شکوییه‌ها، بیان ناهماهنگی جامعه آرمانی شاعر با جامعه‌های است که خود در آن به ناکامی زندگی می‌کند.
- شکایت از صوفیان نادریش، زاهدان سالوس، مفتیان خدانشناس، بازاربان زرپرست، قاضیان بیدادگر، منجمان دروغگو، قاطعان طریق و دیگر قشرهای اجتماعی را نیز می‌توان از شکوییه‌های اجتماعی به شمار آورد.
- تقسیم بندی شکوییه اجتماعی:
- شکایت از مردم زمانه و ابائی روزگار: «شکایت شاعر از مردم، بیشتر حول محور بی‌وفایی و عهد شکنی ایشان می‌گردد هر یک از صفات ناشایست انسانی مثل بخل، حسادت، بی‌مهری، عهدشکنی، خساست، ریا و زرق، جهل و نادانی، قدر ناشناسی، بی‌غمی و بی‌توجهی به دیگران از موضوعات عمده‌ای است که در این بخش مطمح نظر واقع می‌شود.» (ملک زاده، ۱۳۸۸: ۱۱۴)
- شکایت از زاهدان ریایی: ریاکاری و تزویر زاهدان شاعران را بر آن داشته تا از فریب‌کاری و دغل بازی‌های زاهدان ریایی رنجیده و شکوه‌گو شوند.
- شکایت از قدر ناشناسی دیگران.
- شکوییه‌های سیاسی: «شاعران و هنرمندان یک جامعه می‌کوشند تا به نحوی از انحاء در واضح و روشن کردن هر چه بیشتر اوضاع سیاسی جامعه خود مؤثر باشند؛ لذا هر یک با کمال ظرافت و دقت در اعمال و رفتار سردمداران، از خصلت ناپسند موجود در ایشان شکوه سر می‌دهد.» (ملک زاده، ۱۳۸۸: ۱۵۸)
- شکوه از حاکمان: در این سروده‌ها، که حبسیه، نوع شاخص آن است، شاعران از حاکمان و مدیران سیاسی جامعه شکایت می‌کنند، شکوه‌هایی از ظلم و ستم حاکمان و عمال ایشان. شاعر و نویسنده از خود حاکم یا از خداوند و یا از مردم تقاضای دادخواهی و تظلم خواهی می‌کند.
- شکوییه‌های شخصی: بیماری، ضعف و ناتوانی و کاهش قوای جسمانی، خواری و بی‌کسی، تنهایی و بی‌همدمی، ناداری و محرومیت‌های نظیر آن، موضوع این شکوییه‌ها است. بخش اعظم شکوییه‌های شخصی به ناکامی‌های عاشقانه تعلق دارد که شاعر از فراق یار، جور و جفا، بی‌وفایی، تغافل، پیمان شکنی، خودبینی، هوسبازی او شکایت می‌کند.
- انواع شکوییه‌های شخصی:
- شکوییه‌های عاشقانه: «در این شکوییه شاعر همچون عاشقی محروم در آتش هجران می‌گدازد و از جفای یار می‌نالند و در آستان محبوب نغمه عشق و وفا سر می‌دهد. مسامحه و فراموشکاری، بی‌وفایی، سرگرانی و تغافل، مهر، عتاب، طعنه دشمنان، موعظه دوستان، زحمت رقیبان و غم‌زایی حسودان هر یک کافی است که عاشق بیچاره را از خود بیخود کند و خاطرات تلخ و شیرین او را در کشاکش افکار پریشان قرار دهد.» (میرزایی، ۱۳۹۰: ۴۶)
- شکایت از دل: گاه غم و اندوه، حسرت و بی‌حاصلی دل، گرفتار شدن به غم عشق، شاعر را می‌آزارد و در برابر اضطراب و غصه‌هایش صبر و تحمل از دست داده و گریه سر داده است.
- شکایت از تنهایی و بی‌کسی خود: شاعر به هنگام غم و غصه‌اش نیاز به همدم و غمخواری دارد تا التیام بخش رنج‌هایش باشد؛ اما وقتی خود را تنها و بی‌هم‌نفس می‌یابد چاره‌ای جز ناله و فریاد ندارد.

- شکایت از دوستان و یاران: بخشی از رنج و اندوه درونی شاعر از بی‌وفایی، خیانت، بی‌توجهی و عدم یاری دوستان و هم صحبتان خود است.
- شکایت از فقر و نداری: فقر و تنگدستی جزء لاینفک زندگی هر انسانی است. در چنین اوضاع و احوالی است که آدمی زبان به شکوه گشوده و ریشه بسیاری از ناکامی‌ها و مشکلات را به فقر و تنگدستی نسبت می‌دهد.
- شکایت از بی‌حاصلی و بی‌ثمری عمر.
- شکایت از شهر و دیار خود.
- شکایت از پیری: شاعر یا نویسنده نیز نسبت به پیری و از دست دادن جوانی شکایت خویش را چنان بیان می‌کند که گویا با فرارسیدن پیری، شمع عمرش خاموش گشته است.

### ۱-۱- بیان مسأله:

مسأله اساسی این تحقیق بررسی و بازتاب شکایت‌ها و گله‌های خود و جامعه توسط نویسندگان نامدار فارسی در متن نثر قرن هفتم هجری و پاسخ به این سؤال است که «بث‌الشکوی در متون نثر فارسی از چه جایگاهی برخوردار است؟». از آنجا که در بسیاری از اشعار شاعران این دوره اشعار شکواییه و گلایه وجود دارد؛ نگارنده را بر آن داشت تا با بررسی متون نثر این قرن، شکواییه‌های موجود در آنها را نیز یافته و آن را به دوست‌داران ادبیات ارائه نماید.

### ۲-۱- پیشینه تحقیق:

- تحقیق مستقلی که به بررسی شکواییه در متون نثر پرداخته باشد، انجام نشده است. اما تعدادی مقاله و پایان‌نامه موجود است که به بررسی متون نظم در ادوار مختلف پرداخته‌اند. از جمله:
- «تبیین ساختاری- منطقی بث‌الشکوی در شعر فارسی» از میرعلی کمالی (۱۳۹۲): پس از تعریف و شکواییه یا بث‌الشکوی به معرفی و شرح انواع شکواییه پرداخته است.
- «بررسی و تحلیل شکواییه اجتماعی در شعر معاصر» از علی اصغر باباصفری (۱۳۹۲): شامل تعریف شکواییه و تقسیم بندی آن به پنج دسته (فلسفی، عرفانی، اجتماعی، سیاسی و شخصی).
- «مقایسه تحلیلی مبانی فکری سبک شکواییه‌های انوری و خاقانی» از واحد و نوری باهری (۱۳۹۰): «شکواییه، شعری است که ناکامیها، رنجها، نومیدیهای شاعر را بیان و حاوی مضامینی چون شکایت از روزگار، سرنوشت، مردم زمانه، سختیهای زندگی و جز اینهاست».
- «رنجهای شاعران»، هاشم محمدی (۱۳۸۸): «بث‌الشکوی را می‌توان بر اساس کتب بلاغی و بدیعی از یک سو و نیز بر بنیاد نگرش‌های جدید که از نظر محتوا به شعر و ادب نگریسته می‌شود از سوی دیگر مورد بحث و بررسی قرار داد».
- «بث‌الشکوی در شعر خاقانی» از یحیی طالبیان (۱۳۷۲): «در بررسی گلایه‌های خاقانی دو محور کلی و جزئی می‌توان تشخیص داد. محور اول شکایت از حوادث کلی عالم و اوضاع ملک و روزگار و دنیاست و محور دوم شکایت از تک تک وقایعی است که در طول حیات یا نحوه وقوعشان شاعر را دل‌تنگ و متأثر و مضطرب کرده‌اند».
- «گله از روزگار» از پروفیسور فضل الله رضا: «در میان انبوه شعرهای بلند، گله از روزگار و رنج پیری و مرگ عزیزان بخش ویژه‌ای در شعر فارسی می‌شناسیم. یکی از نخستین شعرهای ماندگار زبان دری در گله از روزگار چند قصیده بلند از مسعود سعد سلمان است».
- «بث‌الشکوی» دکتر اصغر دادبه؛ مقاله چاپ شده در دائرة المعارف بزرگ اسلامی: «بث‌الشکوی به معنی بیان شکایت، شکایت برداشتن و شکایت بردن است. بث‌الشکوی اصطلاحی برگرفته از قرآن است: «قَالَ إِنَّمَا أَشْكُو بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ». بی‌گمان تقارن تعبیر «اشکوا» با واژه «بث» در این آیه، الهام بخش شاعران در بیان شکوه و شکایت گردیده و موجب ظهور و تعبیر ادبی و شاعرانه بث‌الشکوی شده است».
- پایان‌نامه «شکواییه در سبک عراقی» از نرگس ملک‌زاده (۱۳۸۸): «عوامل متفاوتی همچون عوامل فرهنگی، اجتماعی و سیاسی به خصوص حمله مغول در روح و جان شاعران تأثیر بسزایی داشته و آنها را برانگیخت تا درباره موضوعاتی چون فقر، نکوهش چرخ، گله از معشوق، ستم حاکمان ظالم، ریاکاری زهدفروشان، تنهایی و پیری و... شکوه سرایی کنند».

### ۳-۱- ضرورت و اهمیت:

در این مقاله به بررسی کتب نثر مشهور قرن هفتم چون نفثه المصدور، تاریخ جهانگشای جوینی، مرصادالعباد، تاریخ و صاف، اخلاق ناصری، گلستان سعدی و... پرداخته شده است؛ و شکواییه‌های موجود در این آثار با تفکیک انواع، دسته‌بندی و معرفی شده‌اند. از آنجا که در این زمینه پژوهش و تحقیق مستقلی انجام نگرفته بود تحقیق در این مورد ضروری به نظر رسیده و نگارنده را بر آن داشت تا به تحقیق بث‌الشکوی در متون نثر بپردازد.

## ۲- بحث و بررسی:

۲-۱- **نفته‌المصدور:** اثر شهاب‌الدین محمد خرندزی زیدری نسوی، که وقایع چند ماهه مقارن با شکست و کشته شدن سلطان جلال‌الدین از مغولان و رنج‌های خود را که در غربت چشیده در قالب نامه‌ای همراه با گله و شکایت به زبانی شاعرانه و مصنوع بیان کرده است.

## شکوا بیه‌های فلسفی:

شکایت از چرخ، فلک و دهر: «از ارتفاع خرمن سپهر بر خورداری مجوی، که ناپایدار است. از عین مزیف مهر کیسه برمدوز که جوزایی کم عیار است. کره تند فلک را هیچ ریاض بر وفق مرام رام نکرده است. توسن بدلگام چرخ را هیچ سعادت عادت بد از سر بیرون نبرده است. گردون دون پرور، هیچ کسری را بی کسری نگذاشته، جهان جهان، هیچ تبع را تبع نگذاشته است.

دل بر جهان منه که جهان پایدار نیست	یک قاعده ز هر چه نهد برقرار نیست
ورگویدت جهان که به عهدت وفا کنم	مشنو حدیث او که به قول استوار نیست
نامعتبر کسی است علی‌الجمله آدمی	کو را به مرگ هیچ کس اعتبار نیست

(نسوی، ۱۳۸۱: ۴۹ و ۵۰)

شکایت از قضا و قدر: «قضای بد دیده باریک بین را تاریک گردانید و تقدیر آسمانی پرده غفلت واری رای و بصیرت فرو گذاشت، تا جاده مصلحت که کوران بدان راه برند، بر اهل بصیرت بیوشانید. و از شیوه تحفظ که ستوران در ابقای نوع آن رعایت واجب شمردند، چندین هزار عاقل را غافل گردانید.» (همان: ۱۷). «اگر چه از بوالعجب‌بازی ایام دست پاک و حقه تهی مانده‌ام، و از مئین و الوف مانده صفر، بر هیچ آمده، حق سعی به نیکی توانم گزارد، و مقصود قاصدی که این رنج برگرفتی، بر آورد.» (همان: ۱۲۲ و ۱۲۳).

## شکوا بیه‌های سیاسی:

شکوه از حاکمان: «مجلس عالی! سَخَّم اللهُ وَجْهَهُ» قَدَمَ اَبْرَكٍ تَمَّ خَيْرِكَ» بر خوانند، و میان شوهر و زن تفریق می‌کرد، و از تفسیر «لقد ظلمک بسؤال نَعَجْتِكَ اِلَى نِعَاجِهِ» فارغ، و فرزند و مادر استرقاق می‌فرمود و به حدیث من فَرَّقَ بَيْنَ الْوَالِدَةِ وَ وَلَدِهَا فَرَّقَ اللهُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ اَحَبَّتِهِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ ماملتفت. شهری از آیامی با شوهر جوشان و خلقی از یتامی با مادر و پدر خروشان، جگر گوشه مسلمانان را چون سیایای شرک در نخاس به ثمن بخش می‌فروخت و پدر می‌گریست. خانه به کالای کسان آراسته کرد و خزینه به مال بی‌کسان مالامال گردانید. خُلاّلات تُغور از بُن دندان گرسنگان برکند و به پیش خورد سگان تاتار دهان بیالود... ذباب‌وار بر صید ذئاب بنشست و مانند روباه خسیس به ضراحت قنیه شیر سیر گشت» (همان: ۶۰ و ۶۱).

## شکوا بیه‌های شخصی:

- شکایت از تنهایی و بی‌کسی خود: نسوی در شکایت از تنهایی و همنشینی با قلم سیاه‌کار می‌نویسد: «قص آن کرده که شطری از آتش حرقت، که ضمیر بر آن انطوا یافته است، در سطری چند درج کنم؛ و از این صدر نشین دلگیری، یعنی اندوه، حکایت شکایت آمیز فروخوانم؛ باز گفته‌ام که: «از قلم که چون بر سیاه نشیند سپید عمل کند و بر سیاه جز نفاق چه کار آید؟! دو زبانیت، سعادت ارباب وفاق را نشاید. ... آب دهانیت که سخن نگاه نمی‌دارد. سیاه کامیست که آنچه گفت نباشد.» (همان: ۳ و ۴) «مع القصة بطولها، خواسته‌ام که از شکایت بخت افتان و خیزان - که هرگز کام مراد شیرین نکرد تا هزار شربت ناخوش مذاق در پی نداد، و سهمی از اقسام آرزو نصیب دل نگردانید که هزار تیر مصائب به جگر نرسانید - فصلی چند بنویسم؛ واز آنچه آحناء ضلوع بر او منطوی است و دل بجان آمده بر او حاوی دل پردازی واجب بینم، و از سرگذشتهای خویش که کوه پای مقاسات آن ندارد، و دود آن چهره خورشید را تاریک کند سروایی قلیل که تفصیل آن به تطویل انجامد و استیعاب آن اعمار طول را مستغرق گرداند، در قلم آرام.» (همان: ۴)

- شکایت از دوستان و یاران: نسوی می‌نویسد: «اگر چه با دل خویش بر نمی‌آمدم، صبری را که ندارم، کاربند شده، و به امید بیهوده، الی یومنا هذا، خرسندی می‌نمود، و یا لیث در مقاسات آن قصه که پیش دولت و دشمنم خجل گردانید، دل با من می‌ساختی، تا انگشت به لب باز نهادمی، و دست یاری که صبر تا این غایت نمود، پایدار بودی، تا پای بیفشردمی چه کنم؟! دل بیچاره بدین حال که در آنم، بیش از این درنساخت و صبر آواره، یکباره، جای باز پرداخت،

از دیده اگر برون تراود چه کنم      من بسته زبان و دلی پی دارم  
شکوت، و مالشکوی لِمِثْلَى عَادَةَ      وَ لَكِنْ تَفِيضُ النَّفْسِ عِنْدَ امْتِلَائِهَا

(همان: ۱۲۰ و ۱۲۱)

- شکایت از شهر و دیار خود: «اگر فرقت خانه و وطن منعی این حال نبود، جمعیتی تمام دارمی، و اگر هوای خراسان بر آتشم ندادی، غم‌های جهان را باد پندارمی.» (همان: ۱۱۷)  
- شکایت از پیری: «ایام مصابرت در درازی، گویی از روز محشر زاده، و اعوام مهاجرت هم بالای ساق قیامت افتاده، مطایای ایام و لیالی، سواد عمر را به سیر متوالی درنور دیده، صبح مشیب از مشارق مفارق بردمیده، متقاضی اجل در شتاب و عجل که خطوتان و قد وصل.

دریاب که آتش جوانی آبست      وین عمر گریز پای چون سیمابست

(همان: ۶)

## ۲-۲- تاریخ جهانگشا:

در تاریخ جهانگشای علاوه بر بیان قتل و غارتها و صدمات و لطماتی که مغولان به ایرانیان زدند به شکایت و گله از خوی و حشبانه آنها پرداخته است.

### شکوا بیه‌های فلسفی:

- شکایت از چرخ، فلک و دهر: «و به سبب تغییر روزگار و تأثیر فلک دوار و گردش گردون دون و اختلاف عالم بوقلمون، مدارس درس مندرس و معالم علم منطمس گشته و طبقه طلبه آن در دست لگدکوب حوادث پای‌مال زمانه غدار و روزگار مکار شدند.» (جوبینی، ۱۳۸۳: ۱۰۸). «ای چرخ تا چند از شعوه و مکر تو، و ای فلک تا کی از ظلم و جور تو هر سلطانی را در بند شیطانی اندازی و هر لثیمی را امیر هر کریمی گردانی و هر پادشاهی را در چاهی افکنی و هر ناسزایی را از تخته مذلت بر تخت عزت نشانی.» (همان: ۵۲۷)  
- شکایت از روزگار و جهان: «صاحب نظران کجاند تا به بصر تفکر و اعتبار در حرکات این روزگار پرزرق و شعوه و جفای این گردنده گردون بیهوده نگرند تا بدانند که نسیم او با سموم نه موازی است و نفع او نه با ضرر محاذی؛ خمر او یک ساعته و خمار او جاودان؛ رنج او ریح است و گنج او رنج:

ای دل جزع مکن که مجازست این جهان      ای جان غمین مشو که سپنجیست این سرای»

(همان: ۲۰۳)

«این چه بازیهاست که روزگار دم به دم از زیر حقه فلک به چابک دستی چنانک دستش نمی‌توان دید بیرون می‌آورد؛ با خود بی از آنکه دست در میان آرد آن جام زهر مذاق را بر دست می‌نهد و هیچ دست نمی‌دهد کعبتین را که دست بر دست دستی باز زنند.» (همان: ۵۲۹)، و باز در بی‌مهری روزگار آورده است که: «هر فرزند که به تهذیب خویشان مشفق مؤدب و مشدب نگرند بی‌شک به تأدیب روزگار بی‌مهر ستیزنده مجرب و مهذب گردد.» (همان: ۶۷۷)

- شکایت از تقدیر: «با سابقه حکم ازل کثرت قیلاخ و استحکام رباع چه پایداری کند؟ و هنگام انقضای دول بتات فکر و ثبات عقل کجا دستگیری نماید؟ یک اشارت تقدیر صد هزار تمویهات تدبیر را باطل گرداند و نیم ایامی قضا هزار تلبیسات تزویر را بی‌حاصل گرداند.» (همان: ۷۱۱).  
- شکایت از قدر ناشناسی دیگران: «در چنین زمانی که قحط سال مروت و فتوت باشد و روز بازار ضلالت و جهالت، اختیار ممتحن و خوار و اشرار ممکن و در کار، کریم فاضل تافتنه دام محنت و لثیم جاهل، یافتنه کام نعمت، هر آزادی بی زادی و هر رادی مردودی و هر نسیمی بی‌نصیبی و حسیبی نه در حسابی و هر داهیمی قرین هر داهیه‌ای و هر محدثی رهین حادثه‌ای و هر عاقلی اسیر عاقله‌ای و هر کاملی مبتلا به نازله‌ای و هر عزیزی تابع هر ذلیلی به اضطراب، و هر با تمیزی در دست هر فرومایه‌ای گرفتار.» (همان: ۱۰۸-۱۱۱)

### شکوا بیه‌های سیاسی:

- شکوه از حاکمان: «امیر ارغنون فرمودی تا از خزانه خاص، او آن مقدار را که مؤاخذه می‌کردندی بدادندی. و در شهر نفیر عورات و زفیر ایتمام و تضرع مصلحان و ناله مفسدان و استغاثت مظلومان و نفرین درویشان به آسمان می‌رسید. در هر گوشه‌ای شکنجه‌ای و در هر خانه‌ای بیگانه‌ای و در هر منزلی موکلی. نه خوف خالق وازع؛ نه ملامت و شرم از خلائق رادع.» (همان: ۵۷۹).

## ۳-۲- تاریخ و صاف الحضرة:

یکی از مهمترین منابع تاریخ ایلخانان ایران و ملوک اطراف به شمار می‌آید؛ و به قلم شرف‌الدین عبدالله شیرازی (وصاف) نوشته شده است. به گفته مولف، کتاب او دنباله تاریخ جهانگشای جوینی است.

## شکوا بیه‌های فلسفی:

- شکایت از چرخ، فلک و دهر: شرف‌الدین فضل‌الله شیرازی در دیباچه کتاب از زبان صاحب رای معنی آرای، که در بیداد روزگار بی‌بنیاد این شکایت را ورد زبان ساخته می‌نویسد:

چو چشم یار و چو رخسار مردمی بی آب	«مرا دلیست چو بنیاد مکرمات خراب
دلی چو ماهی بر سنگ تفته در طبطاب	دلی رمیده چه گفتم دلی چگونه دلی
دلی نفور ز راحت دلی انیس عذاب	دلی صبور به محنت دلی ذکور عنا
دلی بر آتش حرمان روزگار کباب	دلی به آفت بی‌منتهای چرخ اسیر
که محورش همه رنج است و فکرش اقطاب»	غلط همی کنم این نیست دل سپهر غم است

(شیرازی، ۱۳۳۸: ۸)

«دریغ آدمی زاد که به واسطه تحصیل حطام پنج روزه نفس خود را در آن جهان حطب حُطمه می‌سازد و درین جهان به درد نایافت مبتلا شده ذخیره بدنایمی و نتیجه ناکامی می‌اندوزد.

گرفتمت که رسیدی بدانچه می‌طلبی	گرفتمت که شدی آنچنانکه می‌بایی
ز هر چه یافت کمال از پیش بود نقصان	نه هر چه داد ستد باز چرخ مینایی

(همان: ۱۰۹)

- شکایت از بخت و اقبال: در نزاع آریغ و آلعو، شکایت از بخت و طالع را به تصویر کشیده و می‌نویسد: «آریغ از زیغ روزگار و غلبه خصم کامکار سراسیمه گشت. کوکب طالع راجع و برج امنیت موعج الطلوع و مزاج بخت نامستقیم یافت. لشکرش چون روی توقف ندیدند پشت هزیمت بدادند و دولتش به موافقت، چون پشتی نیافت روی برتافت و منادی این حال این ندا بگوش جان می‌رسانید:

بختت ز دو دیده خون ببارید و برفت	بر ملک جوانیت بزایید و برفت
چون دید که نیست چرخ را روی وفا	اقبال تو هم قفا بخارید و برفت»

(همان: ۱۳ و ۱۴)

- شکایت از روزگار و جهان: «آدمی زاد در این خاکدان و حاصل این بادوان، هنگام محنت به تذکر ایام دولت تن در جوش دهند و در روز شادی شب اندوه فراموش کنند و بی‌شک کار دنیا تا هست، بی‌ثبات و قرار و زودگذر و ناپایدار بوده، خنک مردوشی ابراهیم ادبم صفتی، که این عروس بی‌وفا را هم در شب اول زفاف از سر یک دلی نه دورویی طلاق سه‌گانه بر گوشه چادر بست و در کنج آشیانه قناعت که کنج خانه فراغت است خرم از او نشست.» (همان: ۱۰۹)

- شکایت از تقدیر: «... هیچ خیر و شرّ و نفع و ضرر به فعل و اراده بنده متعلق نیست و جمله قضایا به تقدیر قادری مطلق است و امور عالم به مشیت او معلق. پس در مقام ابتلا همه دشخواری بر وی آسان گردد و به برکت توکل و رضا مستحق مزید نعمت و احسان و این مقدمات صورت حال او بوده و در

مبدأ و منتهی در مسارعت و مبادرت از عقب رایات پادشاه تقاعد و تقاعس می نمودند و قرعه تسویف و تعویق بر رقعۀ اندیشه می انداخت. ... اگر چه اسباب محاورت و مجاورت و مؤانست و مجالست دست فراهم نمی داد به مراسلت و مشاعرت نفعۀ المصدوری و ثنۀ المکظومی بر زبان دو زبان که صورت غمازان داشت می گذرانیدند و بدان تأثیر عناء شماتت اعداء و اعباء مسافرت در شدت و بلوی بر خود آسان گذر می کرد.» (همان: ۱۰۴)

- شکایت از قدر ناشناسی دیگران: «امروز، فضل فضول و بدایع بدعت و هنر محض بی هنریست. بیت: هنر را عیب من گویم که من عیب هنر دانم. درین عهد هنر دشمن در این ایام نادانی وقاحت را که عین فضاحتست فصاحت نام می نهند و سخافت رای را طبع سخاوت زای تمامی از تمامی کفایت شمرده اند و سعایت عمدۀ مساعی تصور کرده هر که چون صبح نیمت پیشه گرفت چون آفتاب تاج زرنگار بر سر نهاد و هر آنکه چون شب پرده پوش خطاها گشت شهاب آسا ناوک دلدوزش بر جگر راست گردید. حلم حکم عجز و هوان گرفته و غلم غلم انتکاس یافته زنا و فضل غیرداری و نور ادب در ظلمت توری، ارباب نطق معدود از باب جنون و کیستی مُسخرِ سخره و مُجَوّن و گردون مَرَبّی هر خسیس و دون... کدام فاضل اصیل که جز اشک شفق گون از گردش سپهر بی شفقت راتبۀ غدوّ و آصال دارد و کدام جاهل لئیم که در غُبُوق و صَبُوح جام کام از راح فتوح مالامال ندارد.» (همان: ۹)

#### شکوا بیه های شخصی:

- شکایت از دل: «گفتم که مگر دلی و طبعی است مرا چندانکه در تعلیق و تلیفیک مبالغت رفت رویت که از لوازم طبع عزیزی باشد با وجود تعریق جبین خواطر و تفریق و غین ضمائر به تمنیق و ترشیق مواتات نکرد.» (همان: ۶)

- شکایت از تنهایی و بی کسی خود: «قلم این قصه پر غصه چون آب فروخواند و شکایت نکایت آمیز از ثری به ثریا رسانید و گفت اگر من بعدالیوم خود را بدست فکر جانسوز تو باز دهم و در طریق تألیف و انشاء قدم بر صفحه سیمین بیاض و سر بر خط مشکین تو نهم «فحینئذِ اُولیٰ بَیِّ القَطْعِ مِین وصلٍ» دل شوریده حال از یاران قدیم که زمان شدت و رخاء میقات خوف و رجا جلیس آنیس و سمیر ضمیر و همراز و دمساز بودند چون روی صفا و بوی وفا ندید و نشنید و از صحبت ایشان یکسو کشیده در بیت الاحزان سینه سرشک خون از دیده می بارید و زارزار می سرائید:

با هر که بر آمیختم از من بیرید      جز غم که هزار آفرین بر غم باد

هر چند خواست تا خامه نسیان بر ذکر خامه دو زبان زند و خاطر از خاطر فرو گذارد بواعث «هی النفسُ ما عَوَدَتْهَا تَتَّعُدُ» در هیجان می آمد و خرمن قرارو شکیبایی را به باد برمی داد... آخر الامر دست در دامن «الابرام وسیلة النجاح» زد و پناه با حباب حبات ماب عقل برد.» (همان: ۹)

#### ۴-۲- مرصاد العباد:

شاهکار ارزنده نجم الدین رازی است که یکی از نفایس متون منثور، و آثار نغز عرفانی فارسی است که در بحبوحه حمله مغول تألیف شده است.

#### شکوا بیه های فلسفی:

- شکایت از چرخ، فلک و دهر: نجم رازی ریشه بسیاری از این مصائب و سختیها را به دهر و فلک نسبت داده و در بیان بی وفایی و مکاری و غداری و ستمهای آنها به گلایه و شکایت پرداخته است. در ادامه به مواردی از این دست اشاره می شود: «دنیا اقامت را نشاید و عمر بی وفا بسی نپاید.» (نجم رازی، ۱۳۸۷: ۲۳) «... این گنده پیر غدار و این بیوفای مکار از ابتدای عهد فلک دوار تا انتهای کار روزگار چندین هزار برنای چون نگار و جوان چون نوبهار را شوهر گرفت و به یک دست هر یک را به هزاران نشاط و نار در بر می کشد و به دیگر دست خنجر قهر باز بر می کشد. کدامین سر بر بالین خود یافت که نبرید، کدام شکم پر کرد که ندرید؟ آنکه او را نشناخت گفت:

کسی کاندلر تو دل بندد همی بر خویشتن خندد      که جز بی معنی چون تو چو تو دلدار نپسندد  
اگر نو کیسه، عشقی را تو از شوخی بدست آری      قباها کز تو بردوزد کمرها کز تو بر بندد  
اگر تو خود نه ای جز جان چنان بستانم از تو دل      که یک چشمت همی گرید دگر چشمت همی خندد

کدام دوست را بخواند که نه به در دشمنی بیرون راند، کدام عزیز را بناوخت که نه به مذلتش بگداخت، کدام بیچاره را امیر کرد که نه عاقبتش اسیر کرد، که را بر تخت شاهی نشاند که نه چون تختۀ شطرنجش با شاه برافشانند؟» (همان: ۴۲۲ و ۴۲۳)

## شکوا بیه‌های عرفانی:

- شکایت از دوری از اصل و گرفتار شدن در عالم مادیات: «آورده‌اند چون روح به قالب آدم درآمد، در حال گرد جملگی ممالک بدن برگشت، خانه‌ای بس ظلمانی و با وحشت یافت... روح پاک که چندین هزار سال در جوار قرب رب‌العالمین به صد هزار ناز پرورش یافته بود از آن وحشتها نیک مستوحش گشت... آتش فراق در جانش مشتعل شد، دود هجران به سرش برآمد. گفت:

دی ما و می عیش خوش و روی نگار  
امروز غم و غریبی و فرقت یار  
ای گردش ایام تو را هردو یکی است  
جان بر سر امروز نهم دی بازار

... چون خواست که باز گردد مرکب نفعه طلب کرد تا برنشیند... مرکب نیافت، نیک شکسته دل شد. «همان: ۸۸-۹۰)، همو در ادامه می‌نویسد: «همچنان که اطفال را به چیزهای رنگین و آواز زنگله و نقل و میوه مشغول کنند، آدمی را به معلمی ملائکه و سجود ایشان و بردن به آسمانها و بر منبر کردن و ... مشغول می‌کردند... او بزبان حال می‌گفت:

هرگز نشود ای بت بگرییده من  
مهرت ز دل و خیالت از دیده من  
گر از پس مرگ من بجویی یابی  
مهر تو در استخوان پوسیده من

(همان: ۹۰-۹۱)

در بیان پیوستن روح به کالبد انسان و احساس وحشت و بیزاری از ماندگار شدن در جسم خطاب می‌رسد که: «درای آدم در بهشت رو، و ساکن بنشین و چنانکه خواهی می‌خور و می‌خسب و با هر که خواهی انس گیر. هر چند می‌گفتند او می‌گفت:

حاشا که دلم از تو جدا داند شد  
یا با کس دیگر آشنا داند شد  
از مهر تو بگسلد که را دارد دوست  
وز کوی تو بگذرد کجا خواهد شد

(همان: ۹۱)

- شکایت از مشکلات طریقت و نبود راهنما: در راهنما قرار دادن آدم، شیطان را در خوردن میوه ممنوعه می‌نویسد: «چندان انس پدید آمد آدم را با بهشت و لذات آن که چون ابتلای شجره در میان آمد که «ولا تقربا هذه الشجره» ابلیس او را به ملک بهشت بتوانست فریفت... در حال غیرت حق تاختن آورد که: ای آدم تو را از بهر تمتعات نفسانی و مراتع حیوانی آفریده‌ایم؟ «أفحسبتم إنما خلقناکم عبثا و إنکم إلینا لا ترجعون» خوف آن است که این چه نیروزت در بهشت بگذاشتیم و حُجَب فرو گذاشتیم تا ما را چنین فراموش کردی و به غیر ما مشغول گشتی و انس گرفتی و بی‌فرمانی کردی و از شجره بخوردی، اگر خود یک روز تمام بگذارم یکبار ما را فراموش کنی و یگانگی به بیگانگی مبدل کنی و از ما و لطف ما هیچ یاد نیاری.

یاری که همیشه در وفای ما بود  
کارش همه جستن رضای ما بود  
بیگانه چنان شد که نمی‌داند کس  
کو در همه عمر آشنای ما بود

(همان: ۹۲-۹۳)

« و این آفت امروز در میان مسلمانی بسیار شده است، که بسی جُهال خود را به تحصیل این علوم مشغول کرده‌اند، و آن را علم اصول دین نام کرده تا کسی بر خبت عقیدت و فسق معامله ایشان واقف نشود. و بسی طالب علمانِ عُمر که نظری ندارند در علوم دین، یا نوری زیادت از عالم یقین، در تمتی طلب علم برمی‌خیزند و سفرها می‌کنند و از اتفاق بد و خذلان حق با صحبت مفسلفی می‌افتند... و هر عامی بیچاره که با یکی از اینها صحبت می‌گیرد، از دَمها و نَفَسهای مرده این قوم هزار گونه شک و شبهت و نقصان و خلل در ایمان او پدید می‌آید.» (همان: ۳۹۲ و ۳۹۳)



**شکوائیه اجتماعی:**

- شکایت از مردم زمانه و ابنای روزگار: «اگر عیاداً بالله غیرت و حمیت اسلام در نهاد ملوک و سلاطین بنجنید که عهده رعایت مسلمانی و مسلمانان در ذمت ایشان است ... و اریحیت و رجولیت دین دامن جان ایشان نگیرد تا به اتفاق جمعیتی کنند... و نفس و مال و ملک در دفع این فتنه فدا نکنند بوی آن می آید که یکبارگی مسلمانی برانداخته شود با آنکه اکثر بلاد اسلام بر افتاد این بقیت نیز براندازند. شاهان جهان به جملگی بشتابید...» (همان: ص ۱۸) «گرگ رمه اسلام کفار ملاعین اند و در این عهد سخت مستولی شده اند و در دفع شر ایشان پادشاه و امرا و اجناد را به جان کوشیدن واجب است.» (همان: ۳۴۸)

- شکایت از زاهدان ربایی: «اگر از اتفاقات حسنه آن اقبال دست دهد که به خدمت شیخی از مشایخ طریقت که سلوک این راه به عنایت حق یافته است و طبیب حاذق وقت گشته، مشرف گردد و معالجت دینی به نظر و استصواب او کند تا بر شهپر همت او و پناه دولت او بادیۀ خونخوار نفس اماره قطع کند ... و چنین مشایخ که طبیبان حاذق اند و دلیلی و رهبری را نشانند اگر چه در هر قرن و عصر عزیزالوجود و عدیم‌النظیر بوده اند اما درین روزگار به یکبارگی کبریت احمر و عنقای مغرب گشته اند و عجب تر آنکه اگر به نادری آن کبریت احمر یافته شود و در آن موضع از خاک تیره ناملتفت تر است و آن عنقای مغرب از غراب غربت محروم تر، از غایت بی نظری اهل روزگار و استغراق خلق به دنیا و بی خبری از مرگ و کار آخرت و حساب و صراط و ثواب و عقاب و مرجع و معاد...» (همان: ۵۴۳)

**شکوائیه های سیاسی:**

- شکوه از حاکمان: «و هیچ پادشاه را درد دین دامن جان نمی گیرد که در دفع این آفت کوشد تا جبر این خلل کند. و این آفت درین بیست سال کمابیش ظاهر شد و قوت گرفت و آلا در عهدهای پیشین کس را از این طایفه زهره نبود که افشای این معنی کردی، کفر خویش پنهان داشتندی، که در دین ائمه متقی بسیار بودند و پادشاهان دیندار که دین را از چنین آلائشها محفوظ می داشتند. در این عهد ائمه متقی کم ماندند که غمخوارگی دین کنند و جنس این خللها در حضرت پادشاهان عرضه دارند تا به جبر آن مشغول باشند...» (همان: ۲۹۴)

**۵-۲- گلستان:**

نوشته شاعر و نویسنده پرآوازه ایرانی سعدی شیرازی است. که در آن اوضاع فرهنگی و اجتماعی مردم به صورت واقعی به تصویر کشیده شده است. لذا در مواردی می توان گله و شکایت‌هایی نیز مشاهده کرد که در ادامه به تفصیل ذکر می گردد.

**شکوائیه های فلسفی:**

- شکایت از چرخ، فلک و دهر: سعدی چرخ را گرگ گرسنه بی ترحمی می داند که بی محابا انسان‌ها را می درد یا آن را چون آسیابی می پندارد که استخوان‌های مردم در زیر سنگ‌های آن له می شود و کسی نمی تواند بر او چیره شود:

ایـن گرسـنه گـرگ بیـتـرحـم	خـود سـیر نـمی شـود ز مـردم
ابـنای زـمان مـثال گـنـدم	ویـن دور فـلک چـو آسـیاب اسـت

(سعدی، ۱۳۷۱: ۵۵۰)

و باز در جایی دیگر از همین کتاب آورده: «مشت زنی را حکایت کنند که از دهر مخالف به فغان آمده بود و خلق فراخس از دست تنگ به جان رسیده شکایت پیش پدر برد و اجازت خواست که عزم سفر دارم، مگر به قوت بازو کفافی به دست آرام» (همان: ۱۲۰).

- شکایت از زاهدان ربایی: «طایفه رندان به انکار درویشی به در آمدند و سخنان ناسزا گفتند و بزدند و برنجانیدند. شکایت [از بی طاقتی] پیش پیر طریقت برد که چنین حالی رفت. گفت: ای فرزند خرقه درویشان جامه رضاست هر که در این جامه تحمل بی مرادی نکند مدعی است و خرقه بروی حرام است.

دریای فراوان نشود تیره به سنگ	عارف که برنجد تُنک آب است هنوز»
-------------------------------	---------------------------------

(همان: ۱۰۵)

- شکایت از قدر ناشناسی دیگران: «... نشنیده‌ای که چه گفت آن که از پرورده خویش جفا دید:

یا وفا خود نبود در عالم  
یا کس در این زمانه نکرد  
کس نیاموخت علم تیر از من  
که مرا عاقبت نشانه نکرد»

(همان: ۷۹)

و در قدر ناشناسی از زحمات مادر می‌نویسد: «وقتی به جهل جوانی بانگ بر مادر زدم، دل آزرده به کنجی نشست و گریان همی گفت: مگر خردی فراموش کردی که درشتی می‌کنی؟» (همان: ۱۵۲).

- شکایت از فقر و نداری: سعدی در گلستان در بیان سختی فقر و نداری می‌نویسد: «یکی از رفیقان شکایت روز نامساعد نزدیک من آورد که کفاف اندک دارم و عیال بسیار و طاقت بار فاقه نمی‌آورم و بارها در دلم آمد که به اقلیمی دیگر نقل منم تا در هر آن صورت که زندگانی کنم را بر نیک و بد من اطلاع نباشد.» (همان: ۶۹ و ۷۰)

- شکایت از بی‌حاصلی و بی‌ثمری عمر: «یک شب تأمل گذشته می‌کردم و بر عمر تلف کرده تأسف می‌خوردم. بعد از تأمل این معنی مصلحت آن دیدم که در نشیمن عزت نشینم و دامن از صحبت فراهم چینم و دفتر از گفته‌های پریشان بشویم و من بعد پریشان نگویم.

زبان بریده به کنجی نشسته صم بکم  
به از کسی که زبانش نباشد اندر حکم

تا یکی از دوستان که در کجاوه انیس من بودی و در حجره جلیس، به رسم قدیم از در درآمد. چندان که نشاط ملاعبت کرد و بساط مداعبت گسترد جوابش نگفتم، رنجیده نگه کرد و گفت:

کنونت که امکان گفتار هست  
بگو ای برادر به لطف و خوشی  
که فردا چو پیک اجل در رسد  
به حکم ضرورت زبان در کشی»

(همان: ۵۲ و ۵۳)

- شکایت از پیری: «یکی از ملوک عرب رنجور بود در حالت پیری و امید از زندگانی قطع کرده، که ناگه سواری از در درآمد و مژده آورد که فلان قلعه را به دولت خداوند گشادیم و دشمنان اسیر شدند و سپاه و رعیت آن طرف به جملگی مطیع فرمان گشتند. ملک را نفسی سرد از سردرد برآمد و گفت: این مژده مرا نیست دشمنانم راست یعنی وارثان مملکت.» (همان ۶۵)

## ۶-۲- اخلاق ناصری:

یکی از مهم‌ترین رساله‌های حکمت عملی در دوره اسلامی است که خواجه نصیر طوسی در سال ۶۳۳ هجری آن را در اخلاق فردی، تدبیر منزل (رفتار در محیط خانه و اداره زندگی) و سیاست مدن (به تعبیر امروزی علوم سیاسی) نوشته شده‌است.

## شکوائیه‌های شخصی:

- شکوائیه‌های عاشقانه: خواجه می‌نویسد: «... میان عاشق و معشوق همین نبط بود که عاشق از معشوق انتظار لذت کند و معشوق ازو انتظار منفعت، در این محبت تشکی و تظلم بسیار افتد، بل در هیچ صنف از اصناف محبت چندان عتاب و شکایت حادث نشود که در این نوع و علت آن بود که طالب لذت استعجال مطلوب کند و طالب منفعت در حصول مطلوب او تأخیر افکند و اعتدال میان ایشان، الاماشاء الله صورت نبندد و بدین سبب پیوسته عشاق متشکی و متظلم باشند و به حقیقت ظالم هم ایشان باشند، چه استیفای تمتع از لذت نظر و وصال به تعجیل طلبند و در مکافات آن تأخیر افکنند یا خود بدان قیام نمایند و این نوع محبت را محبت لوامه خوانند یعنی مقرون به ملامت.» (طوسی، ۱۳۶۴: ۲۶۶ و ۲۶۷)

## ۷-۲- مرموزات اسدی:

از مهم‌ترین کتاب‌های عرفانی است که توسط نجم‌الدین رازی تألیف شده است.

### شکوائیه‌های فلسفی:

- شکایت از چرخ، فلک و دهر: «پادشاه صاحب سعادت و جهاندار بلند همت آن است که به دیده بصیرت و نور فراست بدعه‌دی دنیای ناپایدار و بی‌وفایی سپهر مکار مشاهده کند که این گنده پیر محتال و این جادوی مفتعال از مبدأ کار تا انتهای روزگار چند هزار برنای چون نگار و جوان چون نوبهار را شوهر ساخت و هر یک را به هزاران ناز و نشاط بناوخت پس به یک دست در بر می‌کشید و به دستی دیگر خنجر قهر برمی‌کشید. کدام سر بر بالین خود دید که نبرید، کدام شکم پر کرد که ندرید، که را نوش داد که نه نیش زد، که را نان داد که نه نمکش بر ریش زد؟ گوشتی پیش که افکند که نه از پس نه پوستش بکند، استخوانش به که بخشید که نه مغزش بمکید! کدام دوست را بخواند که نه به در دشمن بیرون راند، کدام عزیز را بناوخت که نه از مدلتش بگذاخت، با کدام حریف نرد وفا باخت که عاقبت نه دغا باخت، که دل در او بست که نه پشتش شکست، کدام بیچاره را امیر کرد که نه سرانجام اسیر کرد، کلاه شهریاری بر سر که نهاد که نه سرش به غداری به باد داد یا هرگز که را جان داد که از شر مرگش امان داد؟ تا یقین شناسد که چون با دیگران وفا نکرد با او هم نکند به رسن غرور او فرا چه نشود و به زخارف و تععم دو روزه فانی او گمراه نگردد.» (نجم رازی، ۱۳۸۱: ۹۲)

### نتیجه‌گیری:

با توجه به آنچه در این مقاله مورد بررسی و بحث قرار گرفت و با بیان اینکه شکوائیه از آغاز شکل‌گیری شعر فارسی در آثار شاعران و نویسندگان وجود داشته و یکی از انواع مهم ادبی - از زیر شاخه‌های ادب غنایی - به حساب می‌آید؛ مشخص گردید که شاعران و نویسندگان قرن هفتم در شکوائیه‌های خود به بیان ناملایمات زندگی پرداخته و از روزگار، بخت و اقبال، پیری و ناتوانی، معشوق، ناسامانی‌های اجتماعی و سیاسی و... شکایت می‌کنند. هر چند درصد شکوائیه‌ها در متون نثر کمتر از متون نظم است ولی تحقیق در این زمینه کاری بس پیچیده و مفید است. با توجه به تنوع موضوعی شکوائیه‌ها، به پنج دسته فلسفی، عرفانی، اجتماعی، سیاسی و شخصی تقسیم می‌شوند. در این تقسیم‌بندی شکوائیه شخصی از بسامد بیشتری برخوردار بوده است. همچنین بیشترین شکوائیه‌ها در شکایت از فلک و قضا و تقدیر بیان شده‌اند. همچنین شکوائیه در نفثه‌المصدور و تابخ جهانگشای جوینی بیشترین تعداد را داشت.

### منابع

- جوینی، عطاملک بن محمد بن محمد. (۱۳۸۴). تاریخ جهانگشای. به اهتمام شاهرخ موسویان؛ براساس تصحیح علامه محمد قزوینی، تهران: دستان. دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۶۱). لغت‌نامه، چاپ اول، تهران: دانشگاه تهران.
- سعدی، مصلح بن عبدالله (۱۳۸۹). گلستان سعدی. تصحیح غلامحسین یوسفی، چاپ نهم، تهران: خوارزمی.
- سعدی، مصلح بن عبدالله (۱۳۷۱). کلیات سعدی. مقدمه و شرح حال از عباس اقبال آشتیانی و محمد علی فروغی، از روی نسخه تصحیح شده ذکاءالملک فروغی، تهران: ققنوس.
- طوسی، خواجه نصیرالدین (۱۳۶۴). اخلاق ناصری، تصحیح و توضیح مجتبی مینوی، علیرضا حیدری، چاپ سوم، تهران: خوارزمی.
- فراخی قصر ابونصر، مرضیه. (۱۳۹۰). «شکوائیه در شعر قرن ششم». علی اصغر باباصفری. پایان‌نامه کارشناسی ارشد رشته زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه اصفهان.
- فضل‌الله بن عبدالله شیرازی. (۱۳۳۸). تاریخ وصاف‌الحضرة. بسرمايه کتابخانه جعفری تبریزی.
- ملک زاده، نرگس. (۱۳۸۸). «شکوائیه در سبک عراقی». محمود براتی و علی اصغر باباصفری. پایان‌نامه کارشناسی ارشد رشته زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه اصفهان.
- مؤتمن، زین العابدین (۱۳۶۴). شعر و ادب فارسی، چاپ دوم، بی‌جا: زرین.
- میرزایی، زهرا (۱۳۹۰). «شکوائیه در مکتب وقوع واسوخت و سبک هندی». علی اصغر باباصفری. پایان‌نامه کارشناسی ارشد رشته زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه اصفهان.
- نجم رازی، عبدالله ابن محمد. (۱۳۷۳). مرصادالعباد، من المبدأ الی المعاد، برگزیده - و با مقدمه محمد امین ریاحی، تهران: علمی.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۷). مرصادالعباد، به اهتمام محمدامین ریاحی. تهران: علمی فرهنگی.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۱). مرمزات اسدی در مرمورات داودی، مقدمه و تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: سخن.
- نسوی، محمد بن احمد. (۱۳۸۱). نفثه‌المصدور. تصحیح: امیرحسین یزگردی، تهران: توس.
- واحد، اسدالله و محمدعلی نوری باهری (۱۳۹۰). «مقایسه تحلیلی مبانی فکری سبک شکوائیه‌های انوری و خاقانی». فصلنامه تخصصی سبک شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)، سال چهارم، شماره دوم، شماره پیاپی ۱۲.

## The evolution of Complaints in seventeenth-century Persian prose texts

### Abstract

Since the beginning of the formation of Persian poetry, complaint has been in the works of poets and writers. Therefore, this can be considered as one of the most important literary types - from the subdivisions of rich literature. The poet or the writer expresses the sadness of life and complains about the times, the fortunes, the old and the weak, the lover, the social and political unrest, etc. Due to the subjective diversity of the complaints, they are difficult to classify; yet, in terms of content they can be divided into five categories: philosophical, mystical, social, political, and personal. In this article, the author examines the texts of the seventh century prose and expresses the skepticism in these texts. In addition, he mentions cases that not only have a skeptical state but also have complaining words; and the poet or the writer has put them into context in the light of his opinion. The research method used in this paper is library-documentary. In the first step, the authoritative and well-known seventh-century prose texts have been studied and compiled in connection with the catch-and-file. After reviewing the works, it became clear that personal complaints were more frequent. Most complaints have also been raised in complaints about times, mishaps and fate. There was also the highest number of complaints in the cases of Nafsatu-al-Masdour and Jevini Imperialistic History.

**Keywords:** The Seventh Century, Prose Text, Complaints